۸- از مارکسیسم تا پاسیفیسم[۲۶]

آن چه که به عنوان یک عارضه پیش از هر چیز هشدار دهنده است، جمله ای است از مقاله رادک که به وضوح، از موضوع اصلی مورد علاقه ما جدا به نظر می آید. لکن این عارضه به علت یکپارچگی چرخش رادک به سوی تئوریسین سانتریسم امروزی، کاملاً با موضوع اصلی مقاله رابطه دارد. من به نزدیک شدن او به تئوری سوسیالیسم در یک کشور اشاره می کنم که تا حدی در لفافه صورت گرفته است. باید بر سر این موضوع تأمل کرد، زیرا این اشتباه "فرعی" رادک می تواند. طی تکامل بعدی خود، کلیه اختلاف نظرهای دیگر را تحت الشعاع خود قرار بدهد، و معلوم شود که کمیت اشتباهات او قطعاً به یک کیفیت جدید تبدیل شده است.

رادک، طی بحث در باره خطراتی که انقلاب را از خارج تهدید می کند. می نویسد که لنین "... از این حقیقت آگاه بود که نظر به سطح رشد اقتصادی روسیه در سال ۱۹۰۵، این دیکتاتوری (پرولتاریا) تنها وقتی می تواند خود را حفظ کند که پرولتاریای اروپای غربی به کمکش بشتابد." (تاکید از من است- ل. ت.)

اشتباه یکی بعد از دیگری، بالاتر از همه، تخلفی شدید از چشم انداز تاریخی. در حقیقت لنین گفت- و آن هم بیش از یکبار- که دیکتاتوری دموکراتیک (و نه ابداً پرولتاریائی) در روسیه قادر نخواهد بود بدون انقلاب سوسیالیستی در اروپا پایدار بماند. این نظریه همچون رشته سرخی در کلیه مقالات و سخنرانی های لنین در ایام کنگره استکهلم حزب در سال ۱۹۰۶ کشیده شده است (جدل سیاسی علیه پلخانف، مسائل ملی کردن، و غیره). لنین در آن ایام مسئله دیکتاتوری پرولتاریا در روسیه را پیش از انقلاب سوسیالیستی در اروپای غربی حتی مطرح هم نمی کرد. لکن فعلاً نکته مهمی در این مطلب نهفته نیست. معنی "نظر به سطح رشد اقتصادی روسیه در سال ۱۹۰۵" چیست؟ و این سطح در ۱۹۱۷ چگونه است؟ براساس همین اختلاف سطح است که تئوری سوسیالیسم در یک کشور استوار

گردیده است. برنامه کومینترن تمام کره زمین را به چهار منطقه تقسیم کرده که برخی از این مناطق برای ساختمان مستقل سوسیالیسم "مناسب" و بعضی دیگر "نامناسب" می باشند. و بدین ترتیب کومینترن در راه استراتژی انقلابی بن بست های چاره ناپذیری بوجود آورده است. بدون تردید اختلاف سطح های اقتصادی می تواند برای قدرت سیاسی طبقه کارگر اهمیت تعیین کننده ای داشته باشد. در سال ۱۹۰۵، ما موفق شدیم که خود را به سطح دیکتاتوری پرولتاریا برسانیم، درست به همانگونه که نتوانستیم دیکتاتوری دموکراتیک بدست آوریم. در سال ۱۹۰۷، ما دیکتاتوری پرولتاریا را، که دیکتاتوری دموکراتیک را بلعید، برپا ساختیم. اما با سطح موجود رشد اقتصادی در سال ۱۹۱۷، مانند سطح رشد اقتصادی در سال ۱۹۰۵، دیکتاتوری پرولتاریا تنها وقتی می تواند خود را حفظ کند و به سوسیالیسم بسط و توسعه یابد که پرولتاریای اروپای غربی به موقع به کمک آن بشتابد. طبیعتاً، این "موقع" را نمی توان از پیش حساب کرد. سیر تکامل مبارزه آن را تعیین می کند. لکن پاسخ به این سوال اساسی، که بوسیله تناسب نیروها در سطح جهان تعیین می شود- و این تناسب نیروها است که آخرین حرف را می زند- تفاوت در سطح توسعه اقتصادی روسیه در سال ۱۹۰۵ و در سال ۱۹۱۷، هر چند هم که فی النفسه مهم باشد، عاملی درجه دوم محسوب می گردد.

لکن رادک فقط به اشاره ای مبهم به این اختلاف در سطح رشد اقتصادی قناعت نمی کند. بعد از اشاره به اینکه لنین بر ارتباط بین مسایل داخلی انقلاب و مسایل جهانی آن واقف بوده (خوب، بعد!)، رادک اضافه می کند:

"ولی لنین فقط مفهوم ارتباط ما بین پایداری دیکتاتوری سوسیالیستی در روسیه و کمک پرولتاریای اروپای غربی را، به گونه ای که بیش از حد توسط فرمول بندی تروتسکی تصریح گردیده بود، صراحت نبخشید. یعنی اینکه، مانند تروتسکی، آن را به صورت کمک دولتی، یعنی، کمک از جانب پرولتاریای پیروز اروپای غربی، مطرح نکرد." (تاکید از من است- ل.ت.)

صریحاً اعتراف می کنم وقتی این سطور را خواندم، فکر کردم چشمهایم اشتباه می بیند. رادک برای چه هدفی به این سلاح بی ارزش از زرادخانه وراث قلابی احتیاج پیدا کرده است؟ این چیزی جز تکرار شرم آور مطالب بی ارزش استالینیستی نیست که همواره مورد تمسخر شدید ما قرار داشت. گذشته از سایر مطالب، نقل قول فوق الذکر نشام میدهد که رادک درک بسیار ناچیزی از علائم اساسی راه لنین دارد. لنین، برخلاف استالین، نه تنها هیچ گاه فشار پرولتاریای اروپا بر قدرت بورژوائی را در مقابل کسب قدرت بوسیله پرولتاریا قرار ندارد، بلکه برعکس، او مسئله کمک انقلابی از خارج را بسیار صریح تر از من فرموله کرده است. لنین، در دوران نخستین انقلاب، بطور خستگی ناپذیری تکرار می کرد که ما نخواهیم توانست دموکراسی را (حتی دموکراسی را!) بدون انقلاب سوسیالیستی در اروپا حفظ کنیم. بطور کلی، در سالهای ۱۸-۱۹۱۷ و سال های بعد، لنین سرنوشت انقلاب ما را اصولاً به جز در رابطه با انقلاب سوسیالیستی، که در اروپا آغاز گشته بود. در نظر نمی گرفت و پیش بینی نمی کرد. به عنوان مثال، او با صراحت اعلام کرد: "بدون پیروزی انقلاب در آلمان، ما محکوم به فنا هستیم" او این را در سال ۱۹۱۸ گفت. یعنی، نه براساس "سطح اقتصادی" ۱۹۰۵، و منظور او دهه های آینده نبود، بلکه منظور او دوران بلافصل آینده بود، که اگر چند ماه نبود، دستکم چند سال می شد.

لنین دهها بار اعلام کرد: اگر ما توانسته ایم خود را پایدار نگهداریم "به این دلیل... بوده که مجموعه شرایط مساعدی ما را برای مدت کوتاهی (برای مدت کوتاهی! ل.ت.) در مقابل امپریالیسم جهانی حفاظت کرده است." و ادامه می دهد: "امپریالیسم جهانی تحت هیچ شرایطی، و به هیچ شرطی، نمی تواند موجودیت جمهوری شوروی را در کنار خود تحمل کند... در این وضع تصادم اجتناب ناپذیر است." و نتیجه؟ آیا نتیجه حاکی از امیدی پاسیفیسیتی به "فشار" از جانب پرولتاریا به "خنثی کردن" بورژوازی است؟ خیر، نتیجه ی لنین میگوید: "بزرگترین مشکل انقلاب روسیه در اینجا نهفته است... ضرورت فراخواندن انقلاب جهانی."

(جلد پانزدهم، ص۱۲٦) این حرف کی گفته و نوشته شد؟ نه در سال ۱۹۰۵، یعنی نه به هنگامیکه نیکلای دوم با ویلهلم دوم در باره سرکوب کردن انقلاب مذاکره می کرد و من نیز فرمول "صریح" خود را مطرح می ساختم، بلکه در سال های ۱۹۱۸، ۱۹۱۹و سال های پس از آن.

لنین در کنگره سوم کومینترن، با نگاهی به گذشته، چنین گفت:

"برای ما واضح بود که بدون پشتیبانی انقلاب جهانی پیروزی انقلاب پرولتاریائی (در روسیه- ل. ت.) غیرممکن بود. پیش از انقلاب و حتی پس از آن، ما فکر می کردیم: یا بلادرنگ، یا لااقل به سرعت، انقلاب در سایر کشورهای سرمایه داری پیشرفته آغاز خواهد شد و یا ما اجباراً فنا می شویم. و با علم به این اعتقاد. ما هر کاری که از دستمان بر می آمد انجام دادیم تا در تحت هر شرایطی و هر پیش آمدی، سیستم شوروی را پایدار نگهداریم. زیرا می دانستیم که کوشش ما نه تنها برای خود بلکه برای انقلاب جهانی نیز هست. ما این را می دانستیم و این اعتقاد خود را قبل از انقلاب اکتبر و بلافاصله بعد از آن، و نیز در حین امضاء قرار داد برست- لیتوفسک به کرات اعلام کردیم. و <u>این به طور کلی صحیح بود</u>. لکن در عمل. حوادث در مسیر آن خط مستقیمی که ما انتظار داشتیم اتفاق نیافتادند." (<u>صورت جلسه کنگره سوم کومینترن</u>، ص ۳٥٤، چاپ روسی)

از سال ۱۹۲۱ به بعد، جنبش حرکت در مسیری را آغاز کرد که به آن مستقیمی نبود که من و لنین در سالهای ۱۹- ۱۹۱۷ (و نه فقط در سال ۱۹۰۵) انتظار داشتیم. لکن مع الوصف، جنبش در جهت تضاد آشتی ناپذیر ما بین دولت کارگری و دنیای بورژوائی توسعه یافت. یکی از این دو باید از میان برود! دولت کارگری را تنها می توان با رشد پیروزمندانه انقلاب پرولتاریائی در غرب از شر خطرات مهلک- نه تنها نظامی بلکه هم چنین اقتصادی- محافظت کرد. سعی و کوشش برای کشف دو موضع در باره این مسئله، یکی متعلق به لنین و دیگری از آن من، حد اعلای

www.hks-iran.com

ورشکستگی تئوریک است لااقل لنین را دوباره مطالعه کنید. به او تهمت نزنید، و این آش مانده و گندیده ی دست پخت استالین را بخورد ما ندهید!

ولی سقوط به قهقرا حتی در اینجا نیز متوقف نمی گردد. رادک پس از ساختن این افسانه که طبق آن لنین کمک "ساده" (اصولاً کمکی رفرمیستی، پورسلی[۲۷]) پرولتاریای جهان را کافی می دانست و در مقابل، تروتسکی "اغراق آمیزانه خواستار" کمک دولتی، یعنی مساعدت انقلابی بود، ادامه می دهد:

"تجربه نشان داد که در مورد این نکته نیز، حق به جانب لنین بوده است. پرولتاریای اروپا هنوز قادر نبود که قدرت را بدست بگیرد. ولی به اندازه کافی قدرت داشت که در صورت تهاجم، از اعزام نیروهای عمده بورژوازی جهانی علیه ما جلوگیری نماید. بدین ترتیب، به ما کمک کرد که قدرت شوروی را پایدار نگهداریم. وحشت از جنبش کارگری، توأم با تضاد در خود دنیای سرمایه داری، نیروی اصلی ای بود که در عرض هشت سالی که از پایان تهاجم می گذرد، پایداری صلح را تضمین کرده است."

این پاراگراف، با اینکه در مقایسه با مشق خط میرزا بنویس های زمان ما هم دست اول نیست، مع الوصف بخاطر ترکیبی از موقع ناشناسی تاریخی، سردرگمی سیاسی و عظیم ترین خطاهای اصولی اش قابل توجه است.

از کلمات رادک چنین نتیجه می شود که لنین در سال ۱۹۰۵ در جزوه خود بنام دو تاکتیک (این تنها اثری است که رادک به آن اشاره می کند) پیش بینی کرد که توازن نیروها میان دولت ها و طبقات بعد از سال ۱۹۱۷ بدینگونه خواهد بود که امکان یک تهاجم بزرگ نظامی علیه ما برای مدت مدیدی وجود نخواهد داشت. در مقابل، تروتسکی در سال ۱۹۰۵ موقعیتی را که اجباراً بعد از وقوع جنگ های امپریالیستی پیش خواهد آمد، پیش بینی نکرد بلکه فقط براساس واقعیات آن زمان، مانند ارتش نیرومند هومن زولرن[۲۸]، ارتش بسیار نیرومند هاپسبورگ[۲۹] بازار بورس پرقدرت پاریس و غیره قضاوت کرده بود. این دیگر یک اشتباه تاریخی واقعاً وحشتناک است،

www.hks-iran.com

که با تناقضات درونی مضحکش حتی پیچیده تر می گردد. زیرا به نظر رادک، آن اشتباه اصلی من درست در این حقیقت نهفته است که من براساس "سطح توسعه اقتصادی در سال ۱۹۰۵" چشم انداز دیکتاتوری پرولتاریا را ارائه دادم. و اینک دومین اشتباه من روشن می شود: من چشم انداز دیکتاتوری پرولتاریا را که در آستانه انقلاب ۱۹۰۵ ارائه دادم در پرتو شرایط جهانی که تازه بعد از ۱۹۱۷ به وجود آمد، بررسی نکردم. اگر دلایل معمولی استالین از این قماش باشند، به ما تعجبی دست نخواهد داد. زیرا ما با "سطح رشد" او، چه در سال ۱۹۱۷ و چه در سال ۱۹۲۸، به خوبی آشنایی داریم. لکن چگونه رادک به این هم نشینی دچار شد؟

تازه حتی این بدترین کار نیست. بدترین کار اینست که رادک از روی مرزی جهش کرده که مارکسیسم را از فرصت طلبی، موضع انقلابی را از موضع پاسیفیستی جدا می سازد. مسئله بر سر چیزی جز مبارزه علیه جنگ نیست، یعنی، قضیه بر سر اینست که چگونه و با چه شیوه هائی می توان از وقوع جنگ جلوگیری کرد و یا آن را متوقف نمود. بوسیله فشار پرولتاریا بر بورژوازی یا بوسیله جنگ داخلی برای سرنگون ساختن بورژوازی؟ رادک، ندانسته، مسئله اساسی خط مشی پرولتاریا را وارد موارد اختلاف نظر کرده است.

آیا رادک می خواهد بگوید که من نه تنها دهقانان بلکه فشار پرولتاریا بر بورژوازی را نیز "نادیده" می گرفتم، و صرفاً انقلاب پرولتاریائی را مورد توجه قرار داده ام؟ باور کردنش مشکل است که او از چنین یاوه ای که در خور یک تلمان، سمارد و یا مون موسو است دفاع کند. در کنگره سوم کومینترن، ماوراء چپ های آن زمان (زینوویف، تال هایمر، تلمان، بلاکون، و دیگران) برای نجات اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی از تاکتیک پوچیسم[۳۰] در غرب دفاع می کردند. من، به اتفاق لنین، تا آنجا که ممکن بود به زبان ساده، به آنها توضیح دادم که، به جای آنکه بخاطر ما دست به ماجراجوئی های انقلابی بزنند، بهترین کمکی که می تواند بکنند این است که طبق برنامه و بطور منظم مواضع خود را مستحکم کنند

و خود را برای کسب قدرت آماده نمایند. متأسفانه در آن ایام رادک در طرف لنین و تروتسکی قرار نداشت بلکه طرفدار زینوویف و بوخارین بود. ولی مسلماً رادک می تواند بخاطر بیاورد- بهرحال صورت جلسه کنگره سوم آن را بخاطر می آورد- که جوهر استدلال لنین و من دقیقاً عبارت از مبارزه با "فرمول تند" و غیرعاقلانه ماوراء چپ ها بود. ما پس از آنکه برای آنها تشریح کردیم که تقویت حزب، و فشار پرولتاریا عامل بسیار مؤثری در روابط داخلی و بین المللی می باشند، ما مارکسیست ها اضافه کردیم که "فشار" تنها یک کاربرد مبارزه انقلابی برای کسب قدرت است و کاملاً به توسعه این مبارزه بستگی دارد. از همین رو، لنین در پایان کنگره سوم، در یک جلسه بزرگ داخلی از نمایندگان، نطقی ایراد کرد که بر ضد گرایشات بی ارادگی و در انتظار وقایع نشستن بود و تقریباً با این اندرز ختم می شد: وارد هیچ عمل ماجراجویانه نشوید، ولی دوستان عزیز من، لطفاً درنگ نکنید، زیرا تنها بوسیله "فشار" نمی توانیم مدت زیادی پایدار بمانیم.

رادک به این مطلب اشاره می کند که بعد از جنگ (جهانی اول) پرولتاریای اروپا قادر به کسب قدرت نبود، ولی توانست از به زانو در آمدن ما بدست بورژوازی جلوگیری کند. برای من بیش از یک بار فرصت پیش آمده تا در این باره صحبت کنم. در هر حال، پرولتاریای اروپا فقط به این دلیل توانست از سرکوبی ما جلوگیری به عمل آورد که فشار پرولتاریا با وخیم ترین عواقب عینی جنگ امپریالیستی و خصومت های جهانی که در اثر این جنگ تشدید یافته بود هم زمان صورت گرفت. تعیین این مطلب که کدام یک از این عوامل اهمیت تعیین کننده ای داشتند، غیرممکن است: نبرد درونی در أردوی امپریالیستی، تلاشی اقتصادی، یا فشار پرولتاریا؟ اما مسئله را نمی توان به این صورت مطرح کرد. اینکه فشار مسالمت آمیز به تنهائی کافی نیست، توسط جنگ امپریالیستی به روشنی نشان دادن شد. جنگی که علی رغم کلیه این "فشار"ها بوقوع پیوست. و بالاخره و از همه مهمتر، این نکته است که اگر فشار پرولتاریا در اولین و تعیین کننده ترین سال های عمر جمهوری شوروی به

اندازه کافی مؤثر واقع شد، تنها بدین سبب بود که در آن زمان برای کارگران اروپائی موضوع بر سر مسئله فشار آوردن نبود، بلکه بر سر کسب قدرت بود- و این مبارزه بکرات شکل جنگ داخلی به خود گرفت.

در سال ۱۹۰۵، در اروپا نه جنگ بود و نه تلاشی اقتصادی وجود داشت، و کاپیتالیسم و میلیتاریسم در اوج دیوانگی خود بودند. "فشار" سوسیال دموکرات های آن زمان مطلقاً قادر نبود که ویلهم دوم و فرانس ژوزف را از آن باز دارد که با ارتش های خود به قلمرو سلطنتی لهستان حمله ور نشوند و یا به طور کلی به کمک تزار نشتابند. و حتی در سال ۱۹۱۸ نیز فشار پرولتاریای آلمان هوهن زولرن را از تصرف ایالات بالتیک و اوکرائین باز نداشت، و اگر هم او تا مسکو پیشروی نکرد فقط به این علت بود که نیروی نظامیش کفایت نمی کرد. درغیر این صورت، چگونه و به چه جهت ما قرار داد صلح برست را منعقد کردیم؟ چه ساده دیروز فراموش شده است! لنین تنها به امید "فشار" پرولتاریا ننشست، بلکه بارها گفت که بدون انقلاب آلمان ما مطمئناً نابود خواهیم شد. این در اصل درست بود، گرچه فرصت طولانی شده است. اجازه بدهید خیال پردازی نکنیم. ما یک مهلت بی تاریخ دریافت کرده ایم. ما چون گذشته، در شرایط "فرصتی برای تنفس"بسر می بریم.

شرایطی که در آن پرولتاریا هنوز قادر به کسب قدرت نیست، ولی می تواند مانع شود که بورژوازی از قدرت خود برای جنگ استفاده کند، شرایطی است از توازن بی ثبات نیروهای طبقاتی، در عالیترین تجلی خود، توازنی را بی ثبات می خوانیم که نتواند برای مدتی طولانی پایدار بماند، و باید به این یا آن سوی بگردد. یا پرولتاریا بقدرت برسد یا اینکه بورژوازی بوسیله یک سری ضربات خرد کننده پی در پی، فشار انقلابی را به حدی تضعیف کند که بتواند آزادی عمل خود را بخصوص در مسئله جنگ و صلح، بازتابد.

فقط یک رفرمیست می تواند فشار پرولتاریا بر دولت بورژوائی را به عنوان عاملی که مداوماً رشد می یابد و بعنوان ضمانتی در برابر تهاجم تصویر کند. درست براساس

همین تصور است که تئوری ساختن سوسیالیسم در یک کشور، بفرض خنثی ساختن بورژوازی جهانی، بوجود آمد (استالین). تئوری استالینیستی خنثی ساختن بورژوازی بوسیله فشار پرولتاریا، بسان جغدی که در تاریک و روشن شامگاهی پرواز می کند، درست زمانی بوجود آمد که شرایط آفریننده این تئوری به تدریج در حال ناپدید شدن بودند.

اوضاع جهانی در دوره ای دستخوش تغییرات شدید شد که تعبیر غلط از تجربیات دوران بعد از جنگ، این امید کاذب را پرورش داد که ما می توانیم بدون انقلاب پرولتاریای اروپا، و در عوض با اتکاء به "حمایت" کلی از سوی آن- بسر بریم. شکست پرولتاریا راه را برای ثبات سرمایه داری باز کرده است. بر تلاش سرمایه داری بعد از جنگ غلبه شده است. نسل های جدیدی که طعم دهشت حاصله از کشتار امپریالیستی را نچشیده اند به سن بلوغ رسیده اند. در نتیجه اینک بورژوازی آزادانه تر می تواند از دستگاه جنگی خود استفاده کند تا پنج یا هشت سال پیش.

هم چنانکه توده های زحمتکش به چپ می گرایند، این پروسه بدون شک فشار آنها را بر دولت بورژوازی افزایش می دهد. اما این یک شمشیر دو دم است. دقیقاً همین خطر رشد یابنده از جانب طبقه کارگر است که می تواند، در مرحله ای بعدی، بورژوازی را به دست یازیدن به اقدامات قاطعی برای اثبات سیادت در خانه خود سوق دهد و برای نابودی بزرگترین منبع سرایت، یعنی جمهوری شوروی، اهتمام ورزد. مبارزه <u>علیه جنگ نه بوسیله فشار بر حکومت، بلکه تنها بوسیله مبارزه انقلابی برای کسب قدرت فیصله می یابد</u>. اثرات "پاسفیستی" مبارزه طبقاتی پرولتاریایی، همچون اثرات رفرمیستی آن، تنها نتایج فرعی مبارزه انقلابی برای کسب قدرت می باشند. این اثرات فقط دارای یک استحکام نسبی بوده و به سادگی می توانند به متضاد خود تبدیل شوند. با این معنی که می توانند بورژوازی را در مسیر جنگ سوق بدهند. وحشت بورژوازی از جنبش کارگری، که اینگونه یک جانبه مورد استناد رادک قرار می گیرد، مهمترین امید کلیه سوسیال- پاسیفیست هاست.

ولی "وحشت" از انقلاب به تنهائی چیزی را تعیین نمی کند خود انقلاب است که تعیین کننده می باشد. بهمین دلیل، لنین در سال ۱۹۰۵ گفت که تنها ضمانتی که علیه استقرار مجدد رژیم سلطنتی، و در سال ۱۹۱۸، علیه استقرار مجدد سرمایه داری وجود دارد، فشار پرولتاریا نیست بلکه پیروزی انقلابی اش در اروپاست. این تنها شیوه صحیح طرح مسئله است. با وجود خصلت دیر پای این "فرصت تنفس"، فرمول لنین امروز نیز به قوت و اعتبار خود باقی است. من، نیز، مسئله را عیناً به همین طریق مطرح کردم. در سال ۱۹۰۶ در نتایج و چشم اندازها نوشتم:

"دقیقاً همین وحشت از قیام پرولتاریاست که احزاب بورژوائی را مجبور می کند، که حتی وقتی که مبالغ حیرت انگیزی برای مخارج نظامی تصویب می کنند، درعین حال اعلامیه های رسمی به نفع صلح صادر کنند، با رویای دادگاه های داوری بین المللی سرگرم باشند، و حتی خواب تشکل ایالات متحده اروپا را ببینند این دکلمه های رقت بار، البته نه قادرند خصومت ما بین دولت ها را از بین ببرند و نه می توانند مانع درگیری های مسلحانه شوند." (انقلاب ما، نتایج و چشم اندازها، ص ۲۸۳)

اشتباه اساسی کنگره ششم در این نکته نهفته است که، به منظور حفظ چشم اندازه پاسیفیستی و رفرمیستی- ملی استالین- بوخارین، این کنگره در جستجوی یافتن دستور العمل تکنیکی- انقلابی برای مقابله با جنگ بر آمد. و بدین ترتیب، مبارزه علیه جنگ را از مبارزه برای کسب قدرت تفکیک نمود.

الهام دهندگان کنگره ششم، این سازندگان متوحش سوسیالیسم در یک کشور- که در اصل پاسیفیست های وحشت زده ای هستند- کوشیدند تا "خنثی ساختن" بورژوازی را به کمک شیوه های تشدید "فشار" ابدی و جاودان سازند. لکن، از آنجائیکه به رأی العین می دیدند که رهبری آنها تاکنون انقلاب را در یک سری کشورها به شکست کشانیده و پیشتاز بین المللی پرولتاریا را به عقب رانده، قبل از هر چیز کوشیدند تا از شر "فرمول تیز و صریح" مارکسیسم، که مسئله جنگ را با

مسئله انقلاب بطور تفکیک ناپذیر پیوند می دهد، راحت شوند. آنان مبارزه علیه جنگ را به یک تکلیف خودکفا تبدیل کردند. برای اینکه مبادا احزاب ملی در لحظات حساس و تعیین کننده به خواب غفلت فرو روند، خطر جنگ را دائمی، موکول ناپذیر و آنی اعلام کردند. هر چه در جهان روی می دهد به منظور جنگ صورت می گیرد. اکنون دیگر جنگ ابزاری برای رژیم بورژوائی نیست، بلکه رژیم بورژوائی ابزاری برای جنگ است. در نتیجه مبارزه انترناسیونال کمونیست علیه جنگ نیز تبدیل به یک سیستم فرمول های تشریفاتی گردیده، که بهر مناسبتی بطور اتوماتیک تکرار می گردند. و در حالیکه تأثیر خود را از دست می دهند. زوال می یابند. سوسیالیسم ملی استالینیستی گرایش دارد به اینکه انترناسیونال کمونیست را به یک ابزار کمکی برای "فشار" آوردن بر بورژوازی تبدیل کند. دقیقاً همین گرایش است نه مارکسیسم. که رادک با انتقادات سطحی، عجولانه و ورشکسته خود به کمکش شتافته است. او قطب نمایش را گم کرده و در جریان بیگانه ای افتاده که ممکن است او را به کرانه های به کلی متفاوتی ببرد.

آلما آتا، اکتبر ۱۹۲۸

www.hks-iran.com